



نظام‌های حکومتی در افغانستان (پادشاهی، جمهوری، امارتی)

پیشگفتار:

در دو فصل پیشین، با مفاهیم بنیادین دولت و حاکمیت و نیز ساختارهای عنعنوی قدرت در افغانستان آشنا شدیم. اکنون نوبت به آن رسیده است که **نظام‌های حکومتی** ای را بررسی کنیم که در طول یک قرن اخیر بر این کشور حاکم بوده‌اند. افغانستان در کمتر از یک سده، هفت نوع نظام سیاسی را تجربه کرده و صاحب ده قانون اساسی شده است. این تنوع بی‌سابقه در نظام‌های سیاسی، نشان‌دهنده ناپایداری مزمن ساختار قدرت در این کشور است. نظام سیاسی در علوم سیاسی، به مجموعه اصول، قواعد و رویه‌هایی گفته می‌شود که بر اساس آنها، قدرت در یک جامعه توزیع، اعمال و منتقل می‌گردد. در این فصل، سه نوع بزرگ نظام حکومتی را که افغانستان تجربه کرده است، بررسی می‌کنیم:

۱. **پادشاهی (مطلقه و مشروطه)؛**

۲. **جمهوری (در گونه‌های مختلف آن)**

۳. **امارت (در دو دوره طالبان).**

این بررسی، با تکیه بر کتاب مکتب حکومت‌داری پشتونها (خالدي، ۲۰۲۶) و تاریخ مستند افغانستان (خالدي، ۲۰۲۶) و با بهره‌گیری از چهارچوب الگوهای تاریخی حکومت‌داری پشتونها (لودی، سوری و درانی) صورت خواهد گرفت.

۱. پادشاهی (سلطنت): از مطلقه تا مشروطه:

نظام پادشاهی، کهن‌ترین نظام حکومتی در تاریخ افغانستان است. این نظام، از زمان احمدشاه درانی (۱۷۴۷م) تا کودتای محمد داوودخان (۱۹۷۳م)، یعنی به مدت ۲۲۶ سال، بر افغانستان حاکم بود. با این همه، خود نظام پادشاهی، در طول این مدت، دستخوش تحولات اساسی شد و از پادشاهی مطلقه به پادشاهی مشروطه گذار کرد.

۱/۱ پادشاهی مطلقه (۱۷۴۷-۱۹۶۴م)

در نظام پادشاهی مطلقه، تمام قدرت سیاسی، نظامی، قضایی و مذهبی، در دست پادشاه متمرکز است و هیچ نهاد مستقلی نمی‌تواند اراده او را محدود کند. در این الگو، پادشاه، ظل‌الله (سایه خدا بر زمین) و حافظ ملت و دین است.

- پادشاهی مطلقه در چهارچوب مکتب حکومت‌داری پشتونها

اگرچه همه پادشاهان افغانستان (از احمدشاه تا ظاهرشاه) به‌طور رسمی، دارای قدرت مطلق بودند، اما در عمل، سبک حکومت‌داری آنان، با یکدیگر تفاوت اساسی داشت:

- **الگوی درانی (تلفیق قبیله و دولت):** احمدشاه درانی (۱۷۴۷-۱۷۷۲م) و جانشینان نخستین او، با تلفیق اقتدار شاهانه و اجماع قبیله‌ای، الگویی از پادشاهی مطلقه را پدید آوردند که در آن، شاه با جرگه مشورت می‌کرد و به سنت‌های قبایل احترام می‌گذاشت. این الگو، که در حقیقت تداوم سنتز درانی بود، به نظام پادشاهی افغانستان، برای نزدیک به یک قرن (تا پایان حکومت تیمورشاه) ثبات بخشید (خالدی مکتب حکومت‌داری پشتونها، فصل ۱۲).

- **الگوی سوری (تمرکز قدرت شاهانه):** امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱م)، که به امیر آهنین معروف است، با سرکوب قبایل، حذف نقش جرگه و ایجاد یک اردوی متمرکز و بوروکراسی مرکزی، الگویی از پادشاهی مطلقه را پیاده کرد که بیش از هر چیز، به الگوی سوری (شیر شاه سوری) شباهت داشت (خالدی تاریخ مستند افغانستان، ج ۲، ص ۱۰۷-۱۰۹). این الگو، اگرچه به تحکیم دولت مرکزی انجامید، اما هزینه سنگینی (سرکوب هزاره‌ها، ایجاد شکاف قومی و تحمیل خط دیورند) را نیز به همراه داشت (بارفیلد، افغانستان، ص ۱۹۰-۲۰۰).

۱/۲ پادشاهی مشروطه (۱۹۶۴-۱۹۷۳م)

در سال ۱۹۶۴م، با تصویب قانون اساسی جدید، نظام پادشاهی مطلقه به پادشاهی مشروطه تبدیل شد. در این نظام، قدرت پادشاه محدود شد و قوای سه‌گانه (مقننه، اجراییه و قضائیه) از یکدیگر تفکیک گردیدند. برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، اعضای خانواده سلطنتی از احراز پست‌های کلیدی دولتی منع شدند و انتخابات آزاد برای پارلمان برگزار گردید.

دهه دموکراسی (۱۹۶۳-۱۹۷۳م): این دهه، که با نام دهه دموکراسی نیز شناخته می‌شود، نقطه اوج نظام پادشاهی مشروطه در افغانستان بود. در این دوره، احزاب سیاسی (از چپ تا راست) فعالیت کردند، مطبوعات آزاد ظهور یافتند و زنان، برای نخستین بار، وارد عرصه سیاست شدند. برخی از محققان، این دوره را بهترین قانون اساسی در صد سال اخیر ارزیابی کرده‌اند. با این همه، این تجربه دموکراتیک، با کودتای محمد داوودخان در سال ۱۹۷۳م، به پایان رسید.

درس تاریخی: نظام پادشاهی مشروطه، اگرچه کوتاه بود، اما نشان داد که افغانستان، ظرفیت پذیرش دموکراسی و مشارکت سیاسی را دارد. با این حال، این نظام، به دلیل نبود نهادهای مدنی قوی، وابستگی به رهبری عنعنوی و مداخلات خارجی، نتوانست دوام آورد و با اولین کودتای نظامی، فروپاشید.

۲. جمهوری: آزمون های نافرجام:

پس از سقوط نظام سلطنتی در سال ۱۹۷۳م، افغانستان، دو تجربه اساسی از نظام جمهوری داشت: **جمهوری یک‌حزبی داوودخان (۱۹۷۳-۱۹۷۸م)** و **جمهوری دموکراتیک خلق (۱۹۷۸-۱۹۹۲م)**. در دوران پساطالبان (۲۰۰۱-۲۰۲۱م)، نیز نظام جمهوری اسلامی، با الگوی نیمه‌ریاستی، بر افغانستان حاکم بود.

۲/۱ **جمهوری یک‌حزبی (داوودخان، ۱۹۷۳-۱۹۷۸م):**

محمد داوودخان، با کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳م)، به نظام سلطنتی پایان داد و جمهوری را اعلام کرد. اما جمهوری او، در عمل، یک‌دیکتاتوری یک‌نفره بود. او قانون اساسی ۱۳۴۳ را لغو کرد، پارلمان را منحل نمود و با ایجاد حزب انقلاب ملی (به عنوان تنها حزب مجاز)، یک نظام یک‌حزبی را به وجود آورد (خالدی، تاریخ مستند افغانستان، ج ۲، ص ۱۸۰-۱۸۵).

۲/۲ **جمهوری دموکراتیک خلق (۱۹۷۸-۱۹۹۲م):**

کودتای هفت ثور (۲۷ اپریل ۱۹۷۸م)، نظام داوودخان را سرنگون کرد و حزب دموکراتیک خلق افغانستان (پرچم و خلق) را به قدرت رساند. این نظام، که با اندیشه مارکسیستی-لنینیستی بر سر کار آمده بود، در عمل، یک‌دیکتاتوری حزبی بود که تمام قدرت را در دست کمیته مرکزی حزب متمرکز کرد. اصلاحات شتابزده این رژیم (مانند اصلاحات ارضی و مبارزه با بیسوادی)، با مقاومت شدید روحانیت و قبایل روبرو شد و به جهاد و در نهایت، به مداخله نظامی شوروی (۱۹۷۹م) انجامید (همان، ص ۲۱۳-۲۴۰).

۲/۳ **جمهوری اسلامی (۲۰۰۱-۲۰۲۱م):**

پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱م، با برگزاری کنفرانس بن و تصویب قانون اساسی جدید (۱۳۸۲)، نظام جمهوری اسلامی افغانستان تأسیس شد. این نظام، بر اساس الگوی نیمه‌ریاستی (تلفیقی از نظام ریاستی و پارلمانی) طراحی شده بود و در آن، رئیس‌جمهور، از طریق انتخابات مستقیم، و پارلمان، از طریق انتخابات آزاد، انتخاب می‌شدند.

نقد نظام ریاستی در افغانستان: بسیاری از صاحب نظران، انتخاب نظام ریاستی را برای افغانستان یک خطای اساسی خوانده‌اند. به عقیده آنان، نظام ریاستی، قدرت را در دست یک نفر متمرکز می‌کند و با توجه به تنوع قومی افغانستان، زمینه انحصار قدرت را فراهم می‌آورد. در مقابل، نظام پارلمانی (یا مشروطه‌پادشاهی) می‌توانست با ایجاد توازن قدرت میان اقوام و گروه‌های سیاسی، به ثبات بیشتر کمک کند. وزیر داخله پیشین افغانستان، محمد عمر داوودزی، صراحتاً اعلام کرده است که نظام ریاستی نوع امریکایی، برای افغانها تحمیل شده بود. گفته می‌شود مقام پیشنهادی صدراعظم در مشوره میان حامد کرزی و قسیم فهیم (رهبر نظامی شورای نظر) از میان برداشته شد و به عوض آن معاونین ریاست جمهوری درج گردید.

نظام جمهوری اسلامی در آئینه مکتب حکومت‌داری پشتونها:

نظام جمهوری اسلامی، اگرچه ظاهراً بر اساس الگوهای مدرن (نظام ریاستی، انتخابات، تفکیک قوا) طراحی شده بود، اما در عمل، به دلیل نادیده گرفتن ساختارهای عنعنوی قدرت (قبیله، قوم و روحانیت)، به تکرار الگوهای کهن انجامید:

- **رقابت قومی ((نمونه لودی):** در انتخابات، مردم به کاندیدهای هم‌قوم خود رأی می‌دادند و احزاب سیاسی، به جای ارائه برنامه، بر اساس وابستگی قومی، ائتلاف می‌بستند. این رویکرد، نه تنها به بی‌اعتمادی ملی دامن زد، بلکه به طالبان فرصت داد تا از این شکاف‌ها بهره‌برداری کند (خالدی، تاریخ مستند افغانستان، ج ۲، ص ۳۱۲-۳۱۶).

- **انحصار قدرت (نمونه سوری):** در دوران جمهوری اسلامی، قدرت واقعی، عملاً در دست یک گروه خاص (ائتلاف شمال/شورای نظر) متمرکز شد و سایر اقوام (به‌خاص پشتون‌ها) از سهم مناسب در قدرت محروم ماندند. این انحصار، زمینه فساد گسترده و نهایتاً نارضایتی عمیقی را فراهم کرد که طالبان به‌خوبی از آن بهره‌برداری کردند (همان، ص ۲۸۴-۲۸۶).

۳. امارت (طالبان): بازگشت به نمونه قبیله گری مذهبی:

نظام امارت، که کهن‌ترین نظام حکومتی اسلامی (پس از پیامبر) است، در افغانستان، در دو دوره طالبان (۱۹۹۶-۲۰۰۱م و ۲۰۲۱م تا امروز) تجربه شده است. طالبان، این نظام را با الهام از مکتب دیوبند و آموزه‌های سلفی عربی، طراحی کرده‌اند و در آن **امیرالمؤمنین** به عنوان رهبر مطلق مذهبی و سیاسی، در رأس هرم قدرت قرار دارد.

۳/۱ امارت اسلامی (۱۹۹۶-۲۰۰۱م و ۲۰۲۱م تا امروز)

طالبان، نظام امارت را در تقابل با جمهوریت تعریف می‌کنند. از دیدگاه آنان، جمهوریت، نظامی مبتنی بر اراده مردم است، در حالی که امارت، نظامی مبتنی بر اراده خدا و شریعت محمدی

است. در نظام امارت، انتخابات برگزار نمی‌شود، احزاب سیاسی وجود ندارند، و پارلمان، نقشی در تصمیم‌گیری‌های کلان ندارد. تمام قدرت، در دست امیرالمؤمنین و شورای رهبری او متمرکز است. اما در افغانستان امروزی حتی این شورای رهبری امارت اسلامی نیز تعریف و معرفی نشده است و یک ترتیبات مخفی می‌باشد.

خصوصیت های نظام امارت طالبان:

- **تئوکراسی تمامیت‌خواه:** نظام طالبان، یک تئوکراسی (حکومت دینی) است که در آن میان دین و دولت هیچ جدایی وجود ندارد. قانون، همان شریعت است و تفسیر آن، در انحصار رهبران مذهبی (ملاها) است.
- **انکار مشارکت سیاسی:** طالبان، به دموکراسی و حقوق مدنی مدرن، به عنوان بدعت نگاه می‌کنند و هرگونه مشارکت سیاسی مستقل از اراده امیر را ممنوع می‌دانند.
- **اپارتاید جنسیتی:** یکی از برجسته‌ترین خصوصیت‌های نظام امارت، سلب حقوق اساسی زنان (تحصیل، کار و مشارکت اجتماعی) است که در تاریخ افغانستان، بی‌سابقه است.

نظام امارت در چهارچوب مکتب حکومت داری پشتونها:

- جالب اینجاست که نظام امارت طالبان، با هیچ‌یک از الگوهای کلاسیک حکومت‌داری پشتونها (لودی، سوری و درانی) سازگاری ندارد و در واقع، یک نوآوری افراطی است:
- **تضاد با الگوی لودی (جرگه و اجماع):** در الگوی لودی، قدرت از طریق جرگه و اجماع قبایل مشروعیت می‌یافت. اما طالبان، جرگه را به حاشیه رانده‌اند و قدرت را در دست یک حلقه بسته از ملاها متمرکز کرده‌اند.
 - **تضاد با نمونه سوری (کارآمدی و بوروکراسی):** در الگوی سوری، قدرت از طریق کارآمدی و بوروکراسی مشروعیت می‌یافت. اما طالبان، نه تنها کارآمدی چندانی از خود نشان نداده‌اند، بلکه بوروکراسی دولتی را نیز با ملاهای بی‌تجربه پر کرده‌اند.
 - **تضاد با نمونه درانی (تلفیق):** در الگوی درانی، قدرت از طریق تلفیق اقتدار شاهانه و اجماع قبایل مشروعیت می‌یافت. اما طالبان، هر دو عنصر را نادیده گرفته‌اند و یک نظام قبیله‌گری مذهبی را جایگزین آن ساخته‌اند.

نتیجه:

نظام امارت طالبان، در واقع، یک بازگشت به گذشته نیست، بلکه یک نوآوری افراطی است که ریشه در مدارس دینی دیوبندی پاکستان (و نه در سنت تاریخی افغانستان) دارد. این نظام، به دلیل نادیده گرفتن ساختارهای عنعنوی (جرگه) و ارزش‌های مدرن (حقوق بشر)، با بحران مشروعیت و انزوای بین‌المللی روبروست.

۴. جدول تطبیقی نظام های حکومتی در افغانستان

الگوی تاریخی (مکتب پشتون)	نقش مردم	ساختار قدرت	منبع مشروعیت	دوره	نظام حکومتی
درانی (تلفیق) و سوری (تمرکز)	رعیت	متمرکز شاهانه (با مشورت جرگه)	الهی (ظل الله) + اجماع قبایل	۱۷۴۷-۱۹۶۴م	پادشاهی مطلقه
نیمه درانی (تلفیق ناقص)	شهروند	تفکیک قوا، پارلمان، دولت مسوول	قانون اساسی + اراده ملت	۱۹۶۴-۱۹۷۳م	پادشاهی مشروطه
سوری (تمرکز افراطی)	حاشیه ای	دیکتاتوری یکنفره (داوودخان)	کودتا + اردو	۱۹۷۳-۱۹۷۸م	جمهوری یک حزبی
سوری (تمرکز افراطی)	توده ای (تحت رهبری حزب)	دیکتاتوری حزبی (پرچم و خلق)	ایدئولوژی مارکسیستی	۱۹۷۸-۱۹۹۲م	جمهوری دموکراتیک

نظامِ حکومتی	دوره	منبعِ مشروعیت	ساختارِ قدرت	نقشِ مردم	الگوی تاریخی (مکتبِ پشتون)
جمهوری اسلامی	۲۰۰۱- ۲۰۲۱م	قانون اساسی + انتخابات	نظام نیمه ریاستی	شهروند (با محدودیت)	لودی (رقابت قومی) + سوری (انحصار)
امارت اسلامی	۱۹۹۶- ۲۰۰۱م و ۲۰۲۱م تا امروز	شریعت + بیعت با امیر	دیکتاتوری مذهبی (تنوکراسی)	اتباع (مکلف به اطاعت)	هیچ کدام (نوآوری افراطی)

(برگرفته از: خالدي تاريخ مستند افغانستان، ج ۲، فصل های ۵ تا ۱۰؛ خالدي مکتب حکومت داری پشتونها، فصل های ۴، ۹ و ۱۲)

۵. جمع بندی: چرخه‌ی پادشاه گردشی:

بررسی نظام‌های حکومتی افغانستان در یکصد سالِ اخیر، نشان می‌دهد که این کشور، در یک چرخه‌ی پادشاه‌گردشی گرفتار آمده است. در این چرخه، هر نظام جدید، با شعارِ اصلاحات و نظام بهتر بر سر کار می‌آید، اما در عمل، به تکرار الگوهای کهن (استبداد، انحصار قدرت، نادیده‌گرفتنِ تنوع قومی) می‌انجامد و سرانجام، با یک کودتا یا شورش مسلحانه، سرنگون می‌شود.

ریشه‌های این چرخه:

- **نادیده گرفتن ساختارهای عنعنوی:** تمام نظام‌های سیاسی افغانستان (به جز الگوی درانی نخستین)، یا ساختارهای عنعنوی قدرت (قبیله، قوم و روحانیت) را نادیده گرفته‌اند و یا آنها را به‌طور کامل سرکوب کرده‌اند.
 - **تحمیل الگوهای بیرونی:** بسیاری از نظام‌های سیاسی افغانستان (جمهوری دموکراتیک، جمهوری اسلامی و حتی امارت طالبان)، نمونه وارداتی (از شوروی، غرب یا پاکستان/عربستان) بوده‌اند که با بافت اجتماعی و تاریخی افغانستان، سازگاری نداشته‌اند.
 - **انحصار قدرت:** در تمام این نظام‌ها (به جز دوره کوتاه مشروطه)، قدرت در دست یک فرد، یک حزب یا یک قوم خاص متمرکز بوده است.
- راه برونرفت: همان‌گونه که در فصل‌های پیشین اشاره شد، تنها راه برونرفت از این چرخه، بازگشت به الگوی درانی و یافتن ترکیبی نوین از **جرگه** (مشارکت قبیله‌ای) و **دولت مدرن** (قانون اساسی و نهادهای فراگیر) است. الگویی که در آن، قدرت، نه در دست یک فرد، یک قوم یا یک حزب، بلکه در چارچوب یک **توافق ملی** (میان همه اقوام، مذاهب و گروه‌های سیاسی) توزیع شود.

گذار از امارت مذهبی به نظام مذهبی-سیاسی:

بررسی نظام‌های حکومتی در افغانستان نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از نظام‌های گذشته، به‌طور پایدار، نتوانسته‌اند امنیت، پیشرفت اقتصادی، انکشاف زیربنای ملی، دفاع از هویت ملی و جلوگیری از فعالیت‌های تخریبی گروه‌های ضد ملی را تأمین کنند. در مقابل، امارت اسلامی طالبان در پنج سال اخیر با تمرکز بر پروژه‌های زیربنایی و شهرسازی، توانسته است بخشی از نیازهای عینی مردم را پاسخ دهد و ثبات نسبی را در برخی مناطق برقرار کند. این موفقیت، هرچند محدود، نشان‌دهنده کارآمدی نسبی یک الگوی حکومتی است که بر تمرکز قدرت و اجرای پروژه‌های اقتصادی استوار است.

با این حال، پایداری بلندمدت این نظام، در گرو تحولی بنیادین است: **گذار از یک گروه مذهبی صرف به یک گروه مذهبی-سیاسی**. این گذار، نیازمند پذیرش دو اصل اساسی است:

۱. **تطبیق با عرف و عنعنات مردم افغانستان:** نظام سیاسی باید به ساختارهای عنعنوی قدرت (قبیله، قوم، جرگه و روحانیت) احترام بگذارد و آن‌ها را در چارچوب یک نظام فراگیر تلفیق کند. نادیده گرفتن این ساختارها، همان‌گونه که در فصل دوم این درس بررسی شد، به بی‌ثباتی و

فروپاشی می‌انجامد. الگوی درانی (تلفیق جرگه و اقتدار شاهانه) می‌تواند به عنوان یک راهنمای تاریخی مورد توجه قرار گیرد.

۲. **تطبیق با نیازمندی‌های عصر حاضر:** نظام سیاسی باید خود را با مقتضیات دنیای مدرن، از جمله حقوق بشر، آزادی‌های مدنی، مشارکت سیاسی و تعامل با جامعه جهانی، هماهنگ سازد. در این زمینه، تفسیرهای معتبر و پذیرفته‌شده از سوی جامعه کشورهای اسلامی و مراکز مهم علوم اسلامی، مانند جامعه‌الازهر، می‌تواند راهگشا باشد. این مراکز، با تکیه بر اجتهاد و اصول مقاصدی شریعت، می‌توانند تفسیری ارائه دهند که هم به سنت‌های اصیل اسلامی وفادار باشد و هم با نیازهای دنیای معاصر سازگاری نماید.

تجربه جمهوری اسلامی ایران، که بیش از چهار دهه دوام آورده است، نشان می‌دهد که تلفیق نهادهای مذهبی با ساختارهای سیاسی مدرن (مانند پارلمان، انتخابات و قانون اساسی) می‌تواند به پایداری نظام کمک کند. هرچند این الگو بدون نقد نیست، اما نشان‌دهنده امکان‌پذیری یک نظام مذهبی-سیاسی است که در آن، نهادهای دینی در چارچوب یک قانون اساسی مدرن فعالیت می‌کنند.

در غیر این صورت، یعنی اگر طالبان بر قرائت متحجرانه و انحصاری خود پافشاری کند و از پذیرش تنوع قومی، مذهبی و سیاسی امتناع ورزد، دایره پادشاه‌گردشی که در این فصل تحلیل شد، بار دیگر تکرار خواهد شد: استبداد، انحصار قدرت، شورش، و سرنگونی. تاریخ یک‌صد سال اخیر افغانستان، گواهی بر این دایره شوم است.

بنابراین، آینده افغانستان در گرو گذار از یک «امارت مذهبی» به یک «نظام مذهبی-سیاسی فراگیر» است؛ نظامی که در آن، شریعت اسلامی با تفسیری معتبر و پذیرفته‌شده از سوی جامعه جهانی اسلام، با عرف و سنت مردم افغانستان و با نیازهای عصر حاضر تلفیق شود. تنها در این صورت است که می‌توان از تکرار دایره بحران، جنگ و فروپاشی جلوگیری کرد و به یک ثبات پایدار دست یافت.

سخن پایانی:

در این فصل، سه نوع نظام حکومتی را که افغانستان در یک‌صد سال اخیر تجربه کرده است (پادشاهی، جمهوری و امارت) بررسی کردیم. دیدیم که هر یک از این نظام‌ها، به‌رغم تفاوت‌های ظاهری، در دایره پادشاه‌گردشی گرفتار آمده‌اند؛ زیرا هیچ‌کدام نتوانسته‌اند میان اقتدار مرکزی و مشارکت اقوام و ساختارهای عنعنوی تعادل برقرار کنند. الگوی سوری (تمرکز افراطی) به استبداد و فروپاشی انجامید، الگوی لودی (رقابت قومی) به بی‌ثباتی و شکاف ملی

دامن زد، و الگوی درانی (تلفیق) اگرچه به ثبات نسبی دست یافت، اما در طول تاریخ به فراموشی سپرده شد.

نظام امارت اسلامی طالبان، که از سال 2021 به اینطرف تطبیق می‌گردد از یک‌سو با تکیه بر تمرکز قدرت و اجرای پروژه‌های زیربنایی، توانسته است بخشی از نیازهای عینی مردم را پاسخ دهد و ثبات نسبی را برقرار کند. اما از سوی دیگر، با نادیده‌گرفتن ساختارهای عنعنوی قدرت (قبیله، قوم و جرگه)، انحصار قومی و مذهبی، انکار حقوق اساسی مردم در عصر حاضر و انکار تنوع، با بحران مشروعیت و انزوای بین‌المللی روبروست. این وضعیت، پایداری بلندمدت آن را با تردید جدی مواجه کرده است.

درس تاریخی این فصل آن است که موفقیت هر نظام سیاسی در افغانستان، در گرو توانایی آن در برقراری تعادل میان سه ساختار عنعنوی قدرت (قبیله، قوم و روحانیت) و نهادهای مدرن سیاسی است. نظامی که بتواند این تعادل را برقرار کند، می‌تواند از دایره شوم بحران، جنگ و فروپاشی خارج شود.

آینده افغانستان در گرو گذار از یک «امارت مذهبی» به یک «نظام مذهبی-سیاسی فراگیر» است؛ نظامی که در آن، شریعت اسلامی با تفسیری معتبر و پذیرفته‌شده از سوی جامعه کشورهای اسلامی و مراکز مهم علوم اسلامی (مانند جامعه الازهر)، با عرف و سنت مردم افغانستان و با نیازمندی‌های عصر حاضر تلفیق شود. تجربه جمهوری اسلامی ایران، که بیش از چهار دهه دوام آورده است، نشان می‌دهد که تلفیق نهادهای مذهبی با ساختارهای سیاسی مدرن (پارلمان، انتخابات و قانون اساسی) می‌تواند به پایداری نظام کمک کند. هرچند این الگو بدون نقد نیست، اما امکان‌پذیری یک نظام مذهبی-سیاسی را به نمایش می‌گذارد.

در غیر این صورت، اگر طالبان بر قرائت متحجرانه و انحصاری خود پافشاری کند و از پذیرش تنوع قومی، مذهبی و سیاسی امتناع ورزد، دایره پادشاه‌گردشی بار دیگر تکرار خواهد شد: استبداد، انحصار قدرت، شورش، و سرنگونی. تاریخ یک‌صد سال اخیر افغانستان، گواهی بر این چرخه شوم است.

بنابراین، راه پرونرفت از این دایره، نه بازگشت به الگوهای کهن (لودی، سوری) و نه تحمیل یک الگوی وارداتی، بلکه احیای سنتز درانی در قالبی نوین است؛ سنتزی که در آن، قدرت مرکزی با مشارکت اقوام، مشروعیت دینی با تساهل مذهبی، و هویت ملی با احترام به تنوع تلفیق شود. تنها در این صورت است که افغانستان می‌تواند از چهارراه تمدن‌ها به چهارراه همزیستی مسالمت‌آمیز تبدیل شود و یک نظام سیاسی پایدار، فراگیر و مردمی بنا نهد.

مراجع و منابع

۱. خالدي، نوراحمد (۲۰۲۶). تاريخ مستند افغانستان، جلد دوم: روند ظهور و تكامل دولت ملي (۱۷۰۹-۲۰۲۱)، بریزین: انجمن تاريخ افغانستان.
۲. خالدي، نوراحمد (۲۰۲۶). مكتب حكومت‌داري پشتون: هفتقرن تكامل سياسي (قرن ۱۱- ۱۸ ميلادي)، بریزین: انجمن تاريخ افغانستان.
۳. بارفيلد، توماس (۲۰۱۰). افغانستان: تاريخ فرهنگي و سياسي، پرینستون: انتشارات دانشگاه پرینستون.
۴. لی، جاناتان (۲۰۱۸). افغانستان: تاريخ از ۱۲۶۰ تا امروز، لندن: ريكشن بوكس.
۵. داوودزی، محمدعمر (۲۰۲۵). وزير داخله پيشين افغانستان در كميسيون بررسي جنگ افغانستان.
۶. يورونيوز فارسي (۲۰۲۱). برگشت مشروطيت به جای جمهوريت؛ آيا قانون اساسي چهارم افغانستان جايزين قانون اساسي دهم ميشود؟.
۷. بی‌بی‌سی فارسي (۲۰۲۰). افغانستان، امارت يا جمهوريت؟.
۸. پایگاه تخصصی تحلیلی جامعه و فرهنگ ملل (۲۰۲۶). افغانستان؛ بحران پایان‌ناپذیر.
۹. قانون اساسي جمهوري اسلامي افغانستان (مصوب ۱۳۸۲).
۱۰. قانون اساسي پادشاهي مشروطه افغانستان (مصوب ۱۳۴۳).
۱۱. دانشنامه بریتانیکا، مدخلهای نظام سياسي، جمهوريت و امارت.